

## چراغی در تاریکی

سرزمین بلا دیده و ملا رسیده ما دیر زمانه‌ست که در تاریکی فرو رفته است. اشغالگران روسی پیام آور خون و خیانت و جنایت و سیاهی و تاریکی بودند. اثرات آن جنایت فجیع در کشور آزاده ما، همچنان پابرجاست. هنوز هم ظلمت است و سیاهی، وحشت است و بربریت، ظلم است و جنایت. روس‌ها رفتند ولی تاریکی همچنان باقیست. خفاشان شب پرست در این کشور فلک زده با لجاجت تمام در پی کشتن روشنایی اند.

هرجا بنگری سیاهی است و تاریکی و خفاشکان چندی در جنگل سوخته ای لانه کرده و از شاخه ای به شاخه ای در پرواز اند. این خفاشان ترس آورومودی، چنان از روشنایی وحشت دارند که با چشمان از حدقه برآمده و خون گرفته ای شان به شدت همه جا را نظاره گر اند که مبادا روشنایی شمعی در دور دستها زندگی شبانه ای شانرا برهم زند. روزها میخوابند و شبها مشغول کشتن روشنایی اند.

این خفاشان شب پرست که به شدت از روشنایی واهمه دارند، دوستی دیرینه ای با دراکولا دارند. شب‌ها بر می خیزند تا خون ملت را بمکند و اشتهای سیری ناپذیر شانرا با مکیدن خون انسان، اندکی مهار کنند. و اما روزها به خواب گرانی فرو رفته و خون خواب می بینند و روشنایی را به دار می کشند.

روزو روزگار این ملت سرافراز و با شهامت و غیور، امروز شور بختانه چنین است. همه سیاهی و تاریکی. دیرینه‌ست که این خطه باستانی و مهد روشنایی و تمدن، اسیر خفاشان خون آشام و دشمنان روشنایی است. خفاشان شب پرست در حمایت دراکولای زمان قرار دارند و هر دو دشمن سر سخت نور و روشنایی اند. این دو که از روشنایی و نور سخت وحشت دارند، در تبنای باهم هرجا چراغی روشن گردد، با سرعت به خاموش کردن آن می شتابند، روشنایی، مرگ خفاش و دراکولا است.

سرزمین آزادگان که امروز به سختی نفس میکشد و بار سه دهه جنگ و خشونت، خون و خیانت و ظلمت و تاریکی، کمر اش را خمیده است، همچنان در تقلا است تا قد برافرازد و مانند همیشه از امتحان تاریخ موفقانه و سرافراز بدرآید. بگذار خفاشکان روشنایی را به دار کشند. بگذار دراکولای زمان، خفاشکان شب پرست را در آغوش کشد. بگذار هر دو در تبنای باهم در صدد محو روشنی و روشنایی برآیند. عاقبت چراغی بر فراز راه سو سو خواهد کرد و نور بر تاریکی چیره خواهد شد. همیشه چنین بوده است و همیشه هم چنان خواهد بود. بعد از هر تاریکی ای، روشنی است و از پی هر شام، سحری. این رسم طبیعت است و رسم طبیعت تغییر ناپذیر است.

سر زمین بلا رسیده ما را هم عاقبت سحری خواهد بود. باز هم این خطه باستان با غرور و افتخار، قد بر خواهد افراخت و خواهد درخشید و درخشش آن، چشمان خون گرفته خفاشکان شب پرست را کور خواهد کرد و دراکولای زمان را در تابوت تزویر اش مدفون خواهد ساخت.

ما هم اکنون در ویرانه سرای فر رفته در ظلمت و سیاهی و تاریکی خویش شاهد درخشش چراغی هستیم که بر ویرانه های این مرزو بوم درخشیدن گرفته است و آهسته آهسته بر تاریکی و سیاهی چیره میشود. این چراغ پر نور

با گذشت هر روز درخشش بیشتر می یابد و امید تازه می آفریند. بر ویرانه ها می تابد و خفاشان را وحشت زده می سازد و مردم با خود زمزمه میکنند: (تاریشه در آب است، امیدی ثمری است).

چراغی که امروز درخشیدن گرفته است، در حقیقت دیرباریست که میدرخشد و روشنائی و امید می آفریند. دیرباریست که این درخشش، چشم خفاشان خون آشام را کور کرده و خواب راحت شان را مختل ساخته است.



این چراغ پرنور و درخشش **ملالی جویا** است که همچنان میدرخشد و روشنائی و نور می آفریند.

اما خفاشان شب پرست را که در تاریکی زاده شده، در تاریکی رشد و نمو نموده و در تاریکی به حیات ننگین و خون آلود شان ادامه میدهند، یارای مقابل شدن با نور و روشنائی نیست که نیست. چشمان خون گرفته ای این خفاشان بی مقدار را درخشش این چراغ روشن، چنان خیره کرده است که قدرت و توان و جرئت و شهامت دید آن را ندارند.



به این عکس ها توجه کنید که چسان خفاشان در مقابل نور و روشنائی از خود عکس العمل نشان میدهند. اینجا پارلمان در تاریکی فرو رفته ای کشوری به نام افغانستان است که خفاشان لانه کرده در پارلمان آن، در تقلاي خاموش ساختن یک چراغ اند. اما با مسرت تمام ما شاهد درخشیدن هرچه بیشتر این چراغ پر درخشش هستیم. امروز بار دیگر این چراغ درخشیدن گرفت و نور و روشنائی آن ننتنها سرتاسر افغانستان عزیز را روشن ساخت، بلکه درخشش آن قاره ها را درنور دیده و در سر تا سر گیتی پرتو افشانی کرد. **ملالی جویا** بار دیگر خوش درخشید و بازمه امید آفرید و بار دیگر برای کشور و مردم خود افتخار آورد. مبارکت باد خانم جویا، فخر ملت افغان، نمونه کامل یک زن اصیل افغان و خار چشم دشمنان قسم خورده افغانستان. بگذار یاهو سرایان یاهو گوئی کنند، بگذار خفاشان شب پرست بد مستی کنند، بگذار لاشخواران چند، عربده سرائی نمایند، بگذار.....

ما مطمئن هستيم که عاقبت روشنائی بر تاریکی پیروز میشود . هرچند این شبهای دیجور طولانی باشند و پر از سیاهی و تاریکی ، ولی عاقبت روز خواهد شد و نور بر ظلمت و سپیدی بر سیاهی پیروز شدنی است . این جبر زمان است .

پایان